

قلب

علیرضابدیع

چکیده

«قلب» یکی از اختیارات شاعری است که به دلیل نپرداختن دقیق عروضیان، باعث بدخوانی ابیات مزاحف به قلب و یادستبرد مصححین

به منظور اصلاح وزن شده است. عروض دانان جایگاه رخداد قلب را منحصر به «مفتعلن» و قالب رباعی (مستفعل) می‌دانند. علاوه بر دو وزن مذکور که از نظر کیفیت و کمیت مشابه یکدیگرند و در یک دایره عروضی به نام «مجتلبه زائده مزاحفه» جای گرفته‌اند، دو بحر دیگر (فعلاتن و مفاعیل) در همین دایره وجود دارند که امکان رخداد قلب در آن دو نیز هست و شاعران گذشته در آثار خویش از این امکان عروضی استفاده کرده‌اند. از پژوهش حاضر این نتیجه حاصل شد که «قلب» مبنایی ریاضی‌وار دارد و در هر وزن که چهارهجایی و متفق‌الارکان باشد، ممکن است؛ به شرط آنکه هر رکن مشتمل بر دو هجای کوتاه و دو هجای بلند باشد و دست‌کم یک جفت از هجاهای

مقدمه

قلب یکی از

مهم‌ترین اختیارات

شاعری در حوزه وزن عروضی است

که اگرچه در قدیمی‌ترین کتب عروضی نظیر «المعجم فی معاییر الاشعار العجم» و «معیار الاشعار» نیز اشاراتی به آن رفته است، هرگز هیچ‌یک از متقدمین و متأخرین تعریفی جامع و مانع برای آن ارائه نکرده‌اند. این اختیار شاعری در بسیاری از اشعار کلاسیک، خاصه قالب رباعی، به کار رفته و به دلیل تسلط نداشتن مصححان یا آشنا نبودن کاتبان با مقولسه مورد بحث، باعث بدخوانی یا تصحیح‌های ناصواب از ابیات مزاحف شده است. بسا استادان و ادبایی که به دلیل بی‌اطلاعی از جایگاه رخداد «قلب» حکم به ایراد عروضی در شعری مشهور

هم‌کمیت، در جوار

هم قرار گرفته باشند. به دیگر سخن، قلب در تمامی بحرهای موجود در دایره «مجتلبه زائده مزاحفه» ممکن است؛ یعنی وقوع آن علاوه بر دو بحر رجز مطوی (مفتعلن) و هزج اخر (رباعی)، که پیش از این مد نظر عروضیان بوده است، در دو بحر رمل مخبون (فعلاتن) و هزج مکسوف (مفاعیل) نیز در هجاهایی مشخص و از پیش تعیین شده امکان دارد.

کلیدواژه‌ها: عروض، اختیار شاعری،

قلب، وزن شعر، هجا

داده‌اند (سمیعی، ۱۳۷۷: ۸).

شمیسا در کتاب «آشنایی با عروض و قافیه»، سه بار متوالی در پانویس وزن «فعلاتن»، حکم به استثناات وزنی داده است که در ادامه خواهد آمد (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۴).

نجفی به درستی در مورد قواعد عروضی گفته است:

قواعد عروض، مانند قواعد دستور زبان، تابع قرارداد اهل زبان است؛ یعنی امری است وضعی و اعتباری نه طبیعی و ذاتی، که به مرور زمان تحول و تغییر می‌یابد. بنابراین، اگر زمانی قاعده‌ای در عروض رایج بوده و بعداً بر اثر تحول از رواج افتاده باشد، نباید پنداشت که در هر دوره‌ای شنوندگان شعر با شنیدن یا خواندن آن احساس «سکته» می‌کرده و آن را خصوصیتی «غیرطبیعی» یا «نامطبوع» می‌شمرده‌اند (نجفی، ۱۳۹۴ الف: ۱۶۷).

از جمله ابیاتی که به دلیل عدم درک قاعده قلب، ادبا و اهالی فن همواره به آن به دیده پرسش و اغماض نگریسته‌اند، بیتی است از ناصر خسرو:

«گل تبار و آل دارد همه مه رویان
هر گهی کاید با آل و تبار آید»

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۶۱)

بحر آن رمل مثنی مخبون مظموس و وزن عروضی آن چنین است: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع.

صرف نظر از اختیار ابدال یا تسکین در مصراع دوم، کلمه «آل» در مصراع نخست ثقیل می‌نماید و بسیار مورد بحث قرار گرفته است؛ از این بابت که طبق قواعد عروض، در وزن متفق‌الارکان رمل مخبون (فعلاتن)، شاعر مجاز به استفاده از «فعلاتن» در حشو و عروض و ضرب (ارکانی به جز اول) نیست. حال آنکه در بیت مزبور، عبارت «آل دارد» بر وزن فعلاتن است و در حشو آمده که در رمل مخبون، این خلاف قواعد عروض است.

بیت دیگری نیز همواره از همین نظرگاه مورد بحث بوده است:

«شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ و آوای درای کاروان آمد

(منوچهری، ۱۳۳۸: ۱۹۷)

طی این پژوهش به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که چرا ناصر خسرو و شعرای دیگر در ابیاتی از این نوع، مختار بوده‌اند از چنین قاعده‌ای بهره ببرند و بالطبع حق با ایشان بوده است نه با خرده‌گیران.

پیشینه پژوهش

تا آنجا که بررسی شد، شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، نخستین کسی است که مابین آثار برجای مانده در باب عروض و قافیه از عبارت «مراقبت» استفاده می‌کند و غرض او جابه‌جایی دو هجای کوتاه و بلند مجاور هم (قلب) است: «در مسدس اخر ب این بحر مراقبتست میان یا و نون مفاعیلن و بعد از مفعول مفاعیلن آید» (شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، ۱۳۷۳: ۱۱۸).

خواجه نصیرالدین طوسی، فصل هشتم از باب عروض را به اختیارات وزنی اختصاص داده و در باب «قلب» بیان داشته است که «این وزن «رجز مخبون» و «کامل مقوقص» هم می‌تواند اما در ترانه خلط مقبوض و مکفوف به یکدیگر روا بود و میان یا و نون مراقبه بود یعنی لازم است که مقبوض بود یا مکفوف» (طوسی، ۱۳۸۹: ۳۴۷).

او نیز به پیروی از شمس قیس، در این موضع از عبارت «مراقبت» استفاده می‌کند. اما نخستین کسی که از این ضرورت وزنی با عنوان «قاعده قلب» نام برده است، نائل خانلری بوده و آن را در زمره اختیارات شاعری قرار داده است (نائل خانلری، ۱۳۶۶: ۲۷۱).

وحید عیدگاه نیز ضمن مقاله‌ای با عنوان «بررسی بسامدی اختیارات وزنی در قصیده‌های ناصر خسرو» دست به تعریف این ضرورت وزنی زده و به موازات آن مصادیقی که ناصر خسرو در آن‌ها این اختیار را به کار بسته است، واکاویده و به تعریفی از سیروس شمیسا در این باب استناد کرده است (عیدگاه طر قبه‌ی، ۱۳۹۶: ۱۶۷-۱۵۴).

چنان که در ادامه خواهد آمد، معاصرین نیز تنها به تکرار تعاریف قدما بسنده کرده‌اند و کسی گرهی از آن نگشوده است.

بحث

در حافظه تاریخی ما ایرانیان، قطعه‌ای مشهور وجود دارد: «آبست و نبیذست/ و عصارت زیب است/ و سمیه روسپیذ است». این قطعه در آغانی به یزیدبن مفرغ نسبت داده شده و مؤلف کتاب «وزن شعر پارسی» در مورد آن - و البته به نقل قول از مرحوم بهار -، چنین نقل کرده است: «تاریخ سرودن این شعر سال پنجاه و یک هجری است و بنابراین قطعه مذکور از قدیمی‌ترین نمونه‌هایی است که از شعر و زبان فارسی بعد از اسلام به یادگار مانده است» (نائل خانلری، ۱۳۶۶: ۵۸). شاید یکی از کهن‌ترین نمونه‌ها برای قاعده وزنی «قلب» همین ترانه کوچه و بازاری باشد.

هیچ‌یک از عروض دانان متقدم نظیر شمس قیس رازی و خواجه نصیرالدین طوسی و هیچ‌یک از معاصرین نظیر خانلری، فرزند، وحیدیان کامیار و نجفی، فرضیه‌ای جامع و مانع که شمول‌پذیر و کاربردی باشد، ارائه نکرده‌اند.

در واقع، قاعده قلب همواره طی این هزار و دوپست سال که از تصنیف علم عروض توسط خلیل‌بن احمد فراهیدی از دی می‌گذرد (ماهیار، ۱۳۷۸: ۱۳)، چونان رازی نامکشوف باقی مانده است؛ از این بابت که هیچ‌یک به منطق ریاضی‌وار آن نپرداخته و نگفته‌اند چرا در «رباعی» اوزان بر پایه «مستفعل» ممکن است و در بقیه نه! مثلاً در کتاب «عروض فارسی» از دکتر عباس ماهیار که عنوان آن شیوه‌ای نو برای آموزش عروض و قافیه ذکر شده است، مطلقاً از قاعده قلب یا جابه‌جایی، ولو به قدر ذکر نام، حرفی به میان نیامده؛ نه در بخش کلیات بدان اشاره کرده است و نه در بخش اوزان رایج شعر و نه حتی در بررسی اوزان رباعی! در کتاب «عروض» از دکتر جلیل تجلیل و کتاب «آشنایی با علم عروض و قافیه» تألیف دکتر حسین بهزادی اندوهجردی نیز مطلقاً حرفی از این قاعده به میان نیامده است.

برای ورود به بحث لازم است ابتدا مختصری در تعاریف سایرین از این اختیار شاعری کندوکاو کنیم. زنده‌یاد نجفی آن را

قاعده می‌دانست نه اختیار؛ چرا که معتقد بود «وقوع آن در شعر فارسی بسیار محدود و منحصر به دو حوزه است» (نجفی، ۱۳۹۴ الف: ۱۰۴).

قهرمانی مقبل طی مقاله‌ای به دستاورد طوسی در باب قلب پرداخته است:

طوسی به جواز «قلب» نیز پی برده و در دو جا به توصیف این جواز پرداخته است. اگرچه از اصطلاح قلب استفاده نمی‌کند؛ نخست در وزن رباعی که دو هجای ششم و هفتم که اولی بلند و دومی کوتاه است قابلیت جابه‌جایی دارند و طوسی با تیزی تمام برای آن اصطلاح «مراقبه» را به کار می‌برد: «اما در ترانه خلط مقبوض [مفاعلن] و مکفوف [مفاعیل] به یکدیگر روا بود و میان یا و نون مراقبه بود» (معیارالشعار، گ ۳۵، پ). مورد دوم آوردن «مفاعلن» به جای «مفتعلن» در رجز مطوی است. در عین حال یادآور می‌شود که کثرت کاربرد این جواز با ذوق فارسی سازگار نیست و «تناسب نگاه باید داشت» (قهرمانی مقبل، ۱۳۸۸: ۶-۷).

چنان‌که مشاهده می‌شود، طوسی اشاره‌ای گذرا داشته ولی عنوان نکرده است که مثلاً این قاعده در رکن اول یا آخر هم مجاز است یا خیر، و نگفته است به چه دلیل در وزن متناوب رجز مطوی حادث می‌شود!

نجفی با استناد به اثر طوسی در مورد «قلب» می‌گوید:

از اشاره طوسی در «معیارالشعار» که این تغییر را ظاهراً در رکن سوم مصراع جایز می‌داند نیز ضابطه‌ای به دست نمی‌آید. همین‌قدر شاید بتوان این حکم را روا دانست که در رکن دوم مصراع (و ظاهراً مصراع‌هایی که بیش از سه رکن دارند)، گاهی «مفتعلن» جانشین «مفاعلن» می‌شود و بالعکس، اما هرگز مثلاً جانشین «فعلاتن» نمی‌شود. چنان‌که بعداً در بحث اوزان رباعی گفته خواهد شد، گاهی هم «فعلاتن» به جای «مستفعل» می‌نشیند (نجفی، ۱۳۹۴ الف: ۳۳).

پیداست نجفی نیز نتوانسته است از عهده تشریح برآید که طی این مقاله به آن پرداخته خواهد شد.

در میان معاصرین، مسعود فرزاد جزء

نخستین کسانی است که به تحقیق و پژوهش در این مورد پرداخته است و ضمن تحقیق بر روی وزن‌های مختلف رباعی (زحافات) به سراغ یکی از تغییرات مجاز عروضی در فارسی می‌رود و با ذکر نمونه‌هایی نشان می‌دهد که مفتعلن می‌تواند به مفاعلن تبدیل شود، ولی عکس آن ممکن نیست (فرزاد، ۱۳۵۷: ۶۵). او اگرچه تعریف کاملی ارائه نداد، به این نکته راه برده است که مفتعلن می‌تواند به مفاعلن قلب شود و نه برعکس! فرزاد با انتشار مقاله‌ای مفید نیز به مبنای ریاضی‌وار عروض فارسی پرداخته است که اگرچه در باب کلیت بحور و اوزان شعر فارسی است اما یکی از مطالب مؤثر در جهت اثبات نظریه مورد بحث در این پژوهش است. (فرزاد، ۱۳۴۶).

ناتل خانلری در کتاب ارزشمند «وزن شعر فارسی» در مجموع یک صفحه در مورد قاعده جابه‌جایی (قلب) سخن گفته است که با حذف شاهد مثال‌ها به این تعریف جزئی می‌رسیم:

مراد از قلب در اینجا تغییر محل هجاهاست؛ بی‌آنکه در کمیت آن‌ها تغییری رخ دهد یا به کمیت متساوی تبدیل گردد، و انواع آن به قرار زیر است:

- قلب پایه نوا (U-) به چامه (-U)؛ مثال: سینه خاقانی و غم تا نزند ز وصل دم دعوی عشق و وصل هم تا ز سگان کیست او (خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۶۵۸)

- قلب پایه چامه (U-) به نوا (-U) و این عکس تغییر فوق است:

دست کسی بر نرسد به شاخ هویت تو تا رگ انیت او ز بیخ و بن بر نکنی (سنائی)

- قلب ترانه (U-U) به زمزمه (UU) که ممکن است آن را جزء پایه‌های اصلی نشماریم؛ زیرا در یکی از صورت‌های بحر ترانه مورد استعمال ندارد. مثال از بحر ترانه: تا بتوانی خدمت رندان می‌کن. در پایه سوم ترانه (U-U) که آن را اصل شمردیم، به زمزمه (UU) قلب شده است (ناتل خانلری، ۱۳۶۶: ۲۷۱).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، خانلری به جای تعریفی متفن، شرحی مختصر نوشته

و به چند شاهد مثال بسنده کرده است؛ به طوری که ابدأ خواننده از جایگاه رخداد قلب آگاه نخواهد شد. طی این مقاله اثبات خواهد شد که همواره (-U) بر اثر قلب به (U-) تبدیل خواهد شد و عکس آن جایز نیست.

نظر نجفی در مورد آنچه ناتل خانلری گفته، جالب توجه است:

از کتاب وزن شعر فارسی که این تبدیل را شرح می‌دهد (ص ۲۷۱-۲۷۲) نمی‌توان معلوم کرد که کاربرد قاعده قلب دقیقاً در کجا جایز است و در کجا نیست. اگر همه جا در اثنای مصراع جایز می‌بود، فی‌المثل می‌توانستیم دو بیت زیر را هم‌وزن بدانیم:

گشت غمناک دل و جان عقاب
چو از دور شد ایام شباب
حال دل با تو گفتنم هوس است
خبر دل شنفتنم هوس است

(نجفی، ۱۳۹۴ الف: ۳۳-۳۲) در کتاب «آموزش عروض و قافیه به زبان ساده» چنین آمده است:

قلب: شاعر به ضرورت وزن می‌تواند یک هجای بلند و کوتاه کنار یکدیگر را جابه‌جا کند و برعکس. از این اختیار بسیار کم استفاده شده و معمولاً در رکن‌های زیر دیده شده است:

مفتعلن (قلب): مفاعلن. مفاعلن (قلب): مفتعلن. مستفعل (قلب): فاعلاتن. متفاعلن (قلب): مفاعلتن
مثال:

سینه خاقانی و غم تا نزند ز وصل دم
دعوی عشق و عاشقی تا ز سگان کیست او
همان‌گونه که مشاهده می‌کنید، شاعر در رکن دوم مصراع اول مفتعلن را به جای مفاعلن آورده و از اختیار قلب استفاده کرده است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۸).

طباطبایی به درستی متوجه این نکته شده که قلب در متفاعلن نیز ممکن است ولی خطایی که مرتکب شده این است که همواره بر اثر قلب، مفاعلتن بدل به متفاعلن می‌شود نه بالعکس! چرا که هر مفاعلتن از ترکیب یک هجای کوتاه به علاوه مفتعلن و هر متفاعلن از یک هجای کوتاه به علاوه مفاعلن تشکیل شده است: (-UU-U) = (-UU+U)

وزن رباعی همچنان متداول است (نجفی، ۱۳۹۴ الف: ۱۰۷).

نجفی در کتاب ارزشمند «وزن شعر فارسی» نیز توضیحاتی در این باب ارائه کرده است:

«رباعی دو وزن اصلی دارد. در مورد وزن رباعی قاعده‌ای وجود دارد که به شاعر اجازه می‌دهد تا این دو گونه متفاوت را نیز با هم در درون یک رباعی به کار ببرد. به این قاعده، قاعده قلب می‌گوییم» (نجفی، ۱۳۹۵: ۹۰).

توضیحات نجفی در مورد قلب همین میزان است. همان‌طور که اشاره شد، نقد ایشان بر دیگران به مطلب خودشان نیز وارد است که نمی‌توان معلوم کرد قاعده قلب دقیقاً کجا جایز است و کجا نه! و البته در ادامه مطلب اثبات خواهد شد که این گفته از نجفی ناصحیح است که مفتعلن جانشین مفاعله می‌شود و برعکس! بلکه همواره مفاعله به جای مفتعلن می‌آید؛ آن هم در صورتی که وزن متفعل الارکان و بر پایه مفتعلن باشد.

دلیل تسمیه آن این است که در این اختیار یک هجای کوتاه و بلند جابه‌جا می‌شوند. بر واضح است که ترتیب هجایی یک کوتاه و یک بلند در شعر فارسی بسیار اتفاق می‌افتد و قلب به این معنی نیست که امکان جابه‌جایی آن در همه‌جا محتمل باشد. از این نظر ایراد نجفی بر مطلق بودن آن وارد است. قلب تنها در وزن‌های معدودی به کار می‌رود که خود بر دو گونه است:

الف. قلب در رباعی: در وزن رباعی در رکن دوم تبدیل «مستفعل» به «فاعلات» از موارد اختیار قلب است. قلب در این موضع از وزن رباعی کاملاً مطلق است.

ب. قلب جز رباعی در وزن‌هایی واقع می‌شود که متشکل از مفتعلن و یا مفتعلن و مفاعله است. البته در موارد معدودی ممکن است که یکی جایگزین دیگری شود و گوش اغلب این تفاوت را احساس می‌کند (قهرمانی‌مقبل، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

توضیحات قهرمانی‌مقبل نیز هیچ حرف

درستی از عهده توضیح و کشف این قاعده برنیامده است. در کتاب اختیارات شاعری آورده است که:

قلب: گاهی در اثنای مصراع، یک هجای بلند و یک هجای کوتاه جابه‌جا می‌شوند؛ یعنی بلند کوتاه به جای کوتاه بلند می‌آید و بالعکس. این تغییر را قلب می‌نامند؛ مثلاً در بیت زیر از قصیده معروف خاقانی که بر وزن مفتعلن مفاعله مفتعلن مفاعله است: سینه خاقانی و غم تا نزد ز وصل دم

قلب در رکن نخست و رکن پایانی این زنجیره عروضی، غیر ممکن نیست ولیکن نامطبوع است. شاید دلیل ندرتش در رکن اول و آخر، همین نکته باشد. در رکن دوم خوشایند و در رکن سوم قابل قبول است

دعوی عشق و وصل هم تا ز سگان کیست او (خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۶۵۸)

در رکن دوم مصراع اول، مفتعلن به جای مفاعله آمده، یا به عبارت دیگر L- به جای L- نشسته است (نجفی، ۱۳۹۴ الف: ۳۲).

ایشان در جایی دیگر مرقوم کرده است: استفاده از «قاعده قلب» تا جایی که به این خانواده مربوط می‌شود، به مرور زمان در شعر فارسی رو به کاهش نهاده و از قرن ششم به بعد، جز در مورد رباعی، دیگر به کلی منسوخ شده است. در همان قرن ششم نیز موارد استفاده از آن بسیار نادر است. امروزه استفاده از این قاعده فقط در

این تعریف نیز به شماره ارکان و هجاهایی که درگیر قلب خواهند شد، نپرداخته و در تعریف مشخص نکرده است که اگر مفتعلن در وزن مختلف الارکان به کار رفت، می‌تواند قلب شود یا خیر! در پایان بحث، به چرایی ذکر «مفاعله» و «مفاعله» در این تعریف طباطبایی پرداخته خواهد شد.

«شاعر به جای هجای کشیده، هجای کوتاه + هجای بلند» بیاورد یا بالعکس؛ قلب معمولاً در تبدیل مفتعلن به مفاعله و بالعکس دیده می‌شود» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۵۶). این تعریف به هیچ عنوان نمی‌تواند گرهی از کار بگشاید. نخست اینکه اگر بتوان به جای هجای کشیده از کوتاه و بلند استفاده کرد، بیت «صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید» (خاقانی، ۱۳۹۳: ۱۵۸)

می‌تواند معادل «سحرگاهی سر خوناب جگر بگشایید» باشد؛ حال آنکه تفاوت کیفی آن دو بارز است. دوم آنکه مشخص نیست این اتفاق در کدام ارکان می‌تواند بیفتد؟ رکن اول؟ رکن آخر؟ ممکن است در تمام ارکان یک مصراع حادث شود؟ سوم اینکه چنان که خواهیم دید، در مفتعلن رخ خواهد داد ولی

قید «معمولاً» علمی و دقیق نیست و نمی‌توان دانست که معمولاً کجاها و به چه علت! و چهارم آنکه عبارت بالعکس در تعریف ایشان نیز خلاف واقع است. در این صورت و با این تعریف، می‌توان وزن «مفاعله فعلان مفاعله فعلن» را با «مفتعلن فعلان مفاعله فعلن» برابر دانست.

زنده‌یاد ابوالحسن نجفی گسترده‌تر از سایرین به این مقوله پرداخته و در سه کتاب ارجمند «وزن شعر فارسی» و «اختیارات شاعری» و مقاله‌های دیگر در عروض فارسی و کتاب «دربارۀ طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی»، مطالبی ممتد در این موضوع نگاشته ولی به رغم نکته‌گیری استاد نجفی بر عروضیان پیشین مبنی بر نپرداختن کامل به قاعده قلب، خود نیز به

تازهای نسبت به دیگران ندارد.

گفتیم که احتمال رخداد این عارضه عروضی تنها در چهار وزن که متشکل از دو هجای کوتاه و دو هجای بلند باشند، وجود دارد. آن چهار وزن به قلم خواجه نصیرالدین چنین اند:

و زایده هم برین قیاس باشد. و باشد که همین بحرها به حذف ساکن سبب دویم به کار دارند تا «هزج» برین گونه شود: «مفاعیل» چهاربار. و «رجز» برین گونه: «مفتعلن» چهاربار؛ و «رمل» برین گونه: «فاعلاتن» چهاربار؛ و بیت دایره «هزج» برین منوال بود: مرا کس ندهد داد، مرا کس نکند شاد

و بر وزن «رجز»: کس ندهد داد مرا، کس نکند شاد مرا

و بر وزن «رمل»: ندهد داد مرا کس، نکند شاد مرا کس

و این بحر را «هزج مکفوف» و «رجز مطوی» و «رمل مخبون» خوانند و دایره بر قیاس گذشته بنهند و آن را «دایره مجتلبه» زایده مزاحفه» خوانند (طوسی، ۱۳۸۹: ۲۴-۲۵).

و این حقیر، وزن «مستفعل» یا به قول خواجه نصیرالدین «تخفیف» را نیز بر آن می‌افزایم تا دایره کامل شود. آنچه این پژوهش در پی آن است، خارج از این دایره نیست.

«چنین به نظر می‌رسد که شمس قیس و خواجه نصیر برای طرد «مستفعل» از عروض فارسی - برخلاف تصور عبدالخالق پرهیزی - از مدخل زبانی وارد مسئله نشده باشند (پرهیزی: ۲۹). به همین دلیل احتمالاً فرزند نخستین کسی باشد که این رکن را در میان ارکان عروضی خود آورده است» (قهرمانی‌مقبل، ۱۳۸۹: ۴۴).

و اما در ادامه با مثال‌هایی که طی این سال‌ها بیشتر مورد بحث قرار گرفته‌اند، نشان داده خواهد شد که اختیار «قلب»:

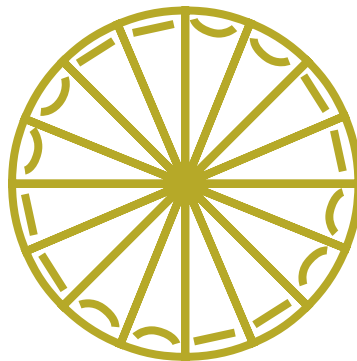
۱. در چه بحوری رواست؛
۲. در رکن چندم واقع می‌شود؛
۳. با ذوق سازگار است و رایج یا نامتداول است و نادر، تا از برآیند این سه پاسخ بتوان نتیجه‌ای حاصل کرد.

«خلیل‌بن احمد براساس میزان کاربرد

این تغییرات، آن‌ها را به زحافات حسن یا رایج، زحافات صالح یا مقبول (کم‌کاربرد) و زحافات قبیح یا نادر (بسیار کم‌کاربرد) تقسیم‌بندی کرده است» (قهرمانی‌مقبل، ۱۳۹۴: ۹۰).

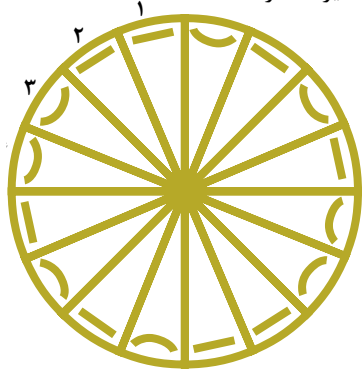
شمس قیس این اختیار را تا به حدی روا می‌داند که از سلاست بیان نکاسته باشد و ذوق را ملاک آن برمی‌شمرد: «و باید کی در خبن و طی تناسب اجزا رعایت کنند تا مصارع مختلف نیاید و هر دو نیارند تا ذوق شعر مختل نگردد چنانکه گفته‌اند» (شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، ۱۳۷۳: ۱۲۹).

نکته این است که سایرین، کاربرد قلب در «مفتعلن» و قالب رباعی را طبیعی می‌دانند. منتها علاوه بر نظر سایرین که رباعی را به وزن «مفعول مفاعیل مفاعیل فعل» صورت‌بندی می‌کنند، می‌توان آن را به وزن «مستفعل مستفعل مستفعل مس (فع)» نیز تقطیع کرد. از سویی، در دواین قدما به ابیاتی برمی‌خوریم که اختیاری مشابه قلب دارند اما در وزنی دیگر - خانواده «فاعلاتن» - سروده شده‌اند؛ پس این فرضیه مطرح می‌شود که به دلیل شباهت این سه وزن ممکن است قلب از مبنایی ریاضی‌وار برخوردار باشد و اوزانی را درگیر کند که داخل دایره «مجتلبه» زایده مزاحفه» موجودند. لذا اگر چنین فرضیه‌ای صحیح باشد، باید در دیگر وزن این دایره یعنی «مفاعیل» نیز رخ دهد و بتوان برای آن شاهد مثالی یافت. بنابراین در این مقاله برای هر یک از این اوزان، مصادیقی بیان شده که قلب در آن‌ها رخ داده است. این دایره را خواهیم دید (دایره شماره ۱).



گفتنی است که همین دایره «مجتلبه»

زائده مزاحفه» در دسته‌بندی خانلری، سلسله دوم نامیده شده است (ناتل خانلری، ۱۳۹۶: ۱۸۸) که در صورت اعمال اختیار قلب بر روی چهار بحر موجود در آن، دایره‌های دیگر به دست خواهد آمد که همان سلسله چهارم در دسته‌بندی خانلری است (دایره شماره ۲).



اکنون باید به ترتیب دایره در اوزان پیش رفت و برای هر یک نمونه‌هایی ذکر کرد تا ابتدا مشخص شود که قلب در تمامی شان رخ دادنی است یا خیر.

۱. مستفعل ۲. مفتعلن ۳. فاعلاتن ۴. مفاعیل.

۱. «مستفعل»: پیش از پرداختن به این بحر، باید بگوییم که طبق عروض سنتی، نام دو وزن اصلی رباعی را «مفعول مفاعیل مفاعیل فعل» و «مفعول مفاعیل مفاعیل فعل» گفته‌اند و با اختیار ابدال، ده وزن دیگر نیز از این دو به دست می‌آید. چنانچه وزن اصلی رباعی را به ارکان چهارهجایی صورت‌بندی کنیم، این نام‌واژه را خواهد یافت: «مستفعل مستفعل مستفعل مس (فع)». پس، دلیل رخداد قلب در این وزن این است که رباعی نیز مثل رجز مطوی، ناشی از توالی دو هجای کوتاه و دو هجای بلند است. در ادامه خواهیم دید قلب نه تنها در رباعی بلکه در تمام اشعاری که بر پایه «مستفعل» باشند، ممکن است.

و اما در ادامه؛ در صورتی که «مستفعل» قلب شود، دو هجای میانی آن جابه‌جا می‌شوند و به «فاعلاتن» بدل می‌گردند. با این حساب این امکانات وجود دارد:

الف. فاعلاتن مستفعل مستفعل مستفعل (هجای آخر مصراع نمی‌تواند کوتاه باشد

و همواره باید یک هجای بلند معادل آن منظور کرد یا اگر مشابه این وزن، دو هجای کوتاه در پایان قرار گرفتند، باید آن‌ها را ابدال نمود. منتها با علم به این نکات، برای پرهیز از دور نیفتادن از بحث، آن‌ها را به همان شکل آورده‌ایم. (فرزاد، ۱۳۴۶: ۱۵۵)

ب. مستفعلُ فاعلاتُ مستفعلُ مستفعل
ج. مستفعلُ مستفعلُ فاعلاتُ مستفعل
د. مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ فاعلاتُ

با ادامه این روند، درمی‌یابیم که قلب در رکن نخست و رکن پایانی این زنجیرهٔ عروضی، غیرممکن نیست ولیکن نامطبوع است. شاید دلیل ندرتش در رکن اول و آخر، همین نکته باشد. در رکن دوم خوشایند و در رکن سوم قابل قبول است.

با در نظر داشتن این احتمالات، با دو هدف: ۱. آوردن مصداق‌های این بحر، و ۲. اثبات امکان رخداد قلب در اوزانی جز رباعی، چند نمونه را بررسی می‌کنیم.

مثال ۱: «امروز و پریروزی و فردا/ هر چار یکی بود تو فردا»

(همدانی، ۱۳۷۷: ۲۰)

رکن معیار: مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ (فعلن)

رکن جایگزین: ۲. مستفعلُ فاعلاتُ مستفعلُ (فعلن). هجاهای مبتلا: ۶ و ۷ مصراع دوم

مثال ۲: «تا در طلب دوست همی‌بشتایم/ عمرم به کران رسید و من در خوابیم»

(فرخی سیستانی، ۱۳۸۸: ۴۴۷)

رکن معیار: مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ (مس (فع))

رکن جایگزین: مستفعلُ فاعلاتُ مستفعلُ (مس (مفعولن فع)) هجاهای مبتلا: ۶ و ۷ مصراع دوم.

مثال ۳: صاحب المعجم پیش از درج بیتی معروض به قلب این توضیحات را آورده است:

و موجب ناخوشی این اوزان اختلاف نظم اجزاست و عدم تناسب ارکان و پندار رازی را این اختلاف بسیار افتاده است لاجرم الفاظ عذب و معانی لطیف خوش را باوزان مستتهجن و ازاحیف مختلف نامطبوع گردانیده است. چنان‌که گفته است:

مشکین کلکی سروین بالای

وا دو چشم شهلا و چه شهلائی
مفعول مفاعیلن مفعولن/ فاعلن مفاعیلن مفاعیلن

و در این شعر خرب و شتر بهم جمع کرده است (شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، ۱۳۷۳: ۱۲۷-۱۲۶).

این مثال نشان می‌دهد که در این وزن، «قلب» در رکن نخست نیز ممکن است:

رکن معیار: مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ (مفعولن)

رکن جایگزین: فاعلاتُ مستفعلُ مستفعلُ (مفعولن)

هجاهای مبتلا: ۲ و ۳ مصراع دوم.

مثال ۴:

«دل می‌رود و دیده نمی‌شاید دوخت

چون زهد نباشد نتوان زرق فروخت

پروانهٔ مستمند را شمع نسوخت

آن سوخت که شمع را چنین می‌افروخت» (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۷۰۱۷)

رکن معیار: مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ (مس (فع))

رکن جایگزین: مستفعلُ فاعلاتُ مستفعلُ (مس (فع))

هجاهای مبتلا: ۶ و ۷ مصراع دوم.

نکتهٔ مهمی که در اینجا باید تکرار کرد، این است که یکی از مواردی که مانع رهیافت بسیار کسان به این دقیقهٔ عروضی می‌شود، شکل نام‌گذاری اوزان است که پرداختن به آن، خود مجالی موسع می‌طلبد.

در رباعیات خیام، اختیار قلب فقط در رکن دوم وجود دارد (جاهدجاه و رضایی، ۱۳۹۶: ۱۶۷).

بر این اساس می‌توان گفت که وزن معیار رباعی این است: «مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ مس (فع)» و دیگر وزن پرکاربرد رباعی به تأثیر قلب در آن حاصل می‌شود: «مستفعلُ فاعلاتُ مستفعلُ مس (فع)».

۲) «مفتعلن»: در صورت قلب «مفتعلن»، جای هجای اول و دوم هر رکن با هم عوض می‌شود و به مفاعلن بدل می‌گردد. با این پیش‌زمینه، این امکانات وجود دارد:

مفاعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفتعلن

مفتعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن

مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفاعلن.

اکنون به بررسی این احتمالات می‌پردازیم. مثال ۱:

«هر که تو را نیک‌خواه، نیکوی او را دلیل

هر که تو را بدسگال، ندامت او را ندیم»

(تبریزی، ۱۳۶۲: ۴۸۷)

رکن معیار: مفتعلن فاعلن، مفتعلن فاعلن رکن جایگزین: مفتعلن فاعلن، مفاعلن فاعلن

هجاهای مبتلا: ۱ و ۲ نیم‌مصراع دوم مصراع دوم.

در اینجا ذکر این نکته نیز ضروری است که «فاعلن» بر وزن «مفتعل» است. چنانچه

از رکن «مفتعلن»، هجای آخر «لن» را

حذف کنیم، «مفتع» باقی خواهد ماند و

از این روی که هیچ مصراع (یا نیم‌مصراعی

در اوزان دوری) با هجای کوتاه به پایان

نمی‌رسد، باید هجای پایانی «مفتع» را بلند

محسوب کنیم؛ چیزی معادل «مفتعل» که در عروض سنتی آن را فاعلن می‌نامند. در

نتیجه، مفتعلن فاعلن نیز بُرش ۷ هجای نخستین از وزن پایه «مفتعلن مفتعلن

مفتعلن مفتعلن» است. به همین دلیل می‌تواند پذیرای قلب باشد.

توضیح: وزن این بیت دوری است و هر نیم‌مصراع در حکم یک مصراع است. لذا

اگرچه «قلب» در هجای ۸ و ۹ مصراع

دوم رخ داده، با توجه به توضیح، باید

نیم‌مصراع نخست را نادیده گرفت و از

ابتدای نیم‌مصراع دوم به شمارش هجاهایی

پرداخت که مزاحف به قلب‌اند. بنابراین، به

جای هجای ۸ و ۹ باید هجاهای ۱ و ۲ نیم

مصراع دوم را دچار عارضهٔ قلبی دانست (ر

ک: نجفی، ۱۳۹۴ الف، ۱۲۹).

«وزن دوری وزن مصراعی است که بتوان

آن را به دو نیمهٔ متشابه تقسیم کرد؛ به

طوری که هر یک از دو نیمه در حکم

یک مصراع کامل باشد. در پایان هر نیمهٔ

وزن دوری، مانند پایان مصراع، کمیت هر

شش هجای زبان فارسی متساوی می‌شود

و معادل یک هجای بلند است» (نجفی،

۱۳۹۴ الف: ۱۳۴).

مثال ۲:

«کسی که نشناخت به یکتایی‌اش

نموده نقش شرک خود از جبین»

(صفی علیشاه اصفهانی، ۱۳۳۶: ۹۷)

(شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی، ۱۳۷۳: ۱۲۹)

رکن معیار: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

رکن جایگزین: همان که ذکر کرده. هجاهای مبتلا: ۵ و ۶ مصراع اول / ۱ و ۲ مصراع دوم، ۹ و ۱۰ مصراع دوم. این مثال نشان می‌دهد که در این وزن، قلب در رکن آخر نیز ممکن است. دلیل آنکه همواره مفتعلن به مفاعله قلب می‌شود و نه بالعکس، این است که هیچ شعری بر وزن «مفاعله مفاعله مفاعله مفاعله» نمی‌توان یافت که ولو یک رکن آن به «مفتعلن» قلب شده باشد! چرا که علاوه بر نامطبوع بودن، از هیچ قاعده ریاضی‌واری تبعیت نمی‌کند و اگر چنین قاعده‌ای در وزن «مفاعله» وجود داشت، در مورد دیگر وزن هم‌سلسله آن، یعنی «فاعلات»، نیز صادق بود؛ حال آنکه اشعار بسیاری وجود دارند که در آن‌ها مفتعلن به مفاعله قلب شده است و این اختیار در مورد دیگر اوزان هم‌سلسله مفتعلن، یعنی «مستفعل» و «فعلاتن» نیز صادق است.

۳. «فعلاتن»: قلب در این زنجیره، دو رکن را درگیر می‌کند و اولی را به «فعلات» و دومی را به «فاعلاتن» بدل می‌سازد. با این پیش‌زمینه، این امکانات وجود دارد: الف. فعلات فاعلاتن فعلاتن فعلاتن ب. فعلاتن فعلات فاعلاتن فعلاتن ج. فعلاتن فعلاتن فعلات فاعلاتن اکنون با مثال‌هایی روشن خواهد شد که در هر سه جایگاه تخمینی، امکان «قلب» موجود است.

می‌توان دوباره به آن بیت مورد بحث ناصر خسرو قبادیانی اشاره کرد که به دلیل عدم آشنایی کامل با قاعده قلب، همواره مورد سؤال بوده است:

مثال ۱:

«چند گویی که چو هنگام بهار آید
گل بیاراید و بادام به بار آید»

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۶۱)

در ادامه آن به بیته می‌رسیم که از نظر عروضی با دیگر ابیات شعر تفاوت دارد:

«گل تبار و آل دارد همه مه‌رویان
هر گهی کآید با آل و تبار آید»

«بر دل خاقانی اگر داغ جفا نهدی چه شد
او ز سگان کیست خود تا بردت به داوری»
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۴۲۱)

و

«خاطر خاقانی از آن کعبه‌شناس شد که او
در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری»
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۴۲۸).
به منظور پرهیز از اطناب، به این ابیات نمی‌پردازیم.

مثال ۴:

«سینه خاقانی و غم تا نرزد ز وصل دم
دعوی عشق و وصل هم تا ز سگان کیست
او»

(خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۶۵۸)

رکن معیار: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

رکن جایگزین: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن
مفاعله/مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفاعله
هجاهای مبتلا: ۹ و ۱۰ مصراع اول / ۵ و ۶ مصراع دوم؛ ۱۳ و ۱۴ مصراع دوم.
مثال ۵:

«پس چو تویی نگار من وز دو جهان بیزارم
به کار من کن نظری و گرنه دل بردارم
مفتعلن مفاعله مفتعلن مفعولن / مفاعله
مفتعلن مفاعله مفعولن»

رکن معیار: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن (فاعلن). رکن جایگزین: مفاعله مفاعله مفاعله مفاعله هجاهای مفاعله / مفاعله مفاعله مفاعله مفاعله مبتلا: ۱ و ۲ مصراع اول / ۱ و ۲ مصراع دوم
مثال ۳:

«کیسه هنوز فریه است از تو از آن قوی‌دل
چاره چه خاقانی اگر کیسه رسد به لاغری»
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۶۸۸)

رکن معیار: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

رکن جایگزین: مفتعلن مفاعله مفاعله مفاعله مفاعله/مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفاعله هجاهای مبتلا: ۵ و ۶ مصراع اول؛ ۱۳ و ۱۴ مصراع اول / ۱۳ و ۱۴ مصراع دوم.

نکته جالب توجه اینکه در ادامه همین بیت، خاقانی اذعان می‌دارد که به قول خواجه نصیرالدین، مخبون و مطوی با یکدیگر تألیف کرده و مفتعلن و مفاعله به هم درآمیخته است:

«گرچه به موضع «لقب» مفتعلن دوباره شد / بحر ز قاعده نشد تا تو بهانه ناوری»
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۶۸۸)

خاقانی جز در این غزل، در دو قصیده نیز برای گنجاندن تخلص در وزن چنین کرده است:

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۶۱)

بحر: رمل مثنیٰ مخبون مظموس
رکن معیار: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع.
رکن جایگزین: فعلات فعلاتن فعلاتن فع.
هجاهای مبتلا: ۴ و ۵ (تبدیل فعلاتن به
فاعلاتن در رکن اول این وزن اختیار وزنی
است.)

نکته بسیار مهم در این مبحث این است
که تمام ابیاتی که در حشو و پایان مصراع
بر پایهٔ فعلاتن، از فاعلاتن استفاده کرده‌اند،
هجای پیش از فاعلاتن را کوتاه آورده‌اند؛
این بدان معناست که یک هجای بلند و
کوتاه را مقلوب کرده‌اند! در بیت بالا، توجه
فرمایید که فاعلاتن در حشو رمل مخبون
آمده است: «أل دارد» اما به قیمت کوتاه
آمدن هجای پیشینش: «رُ». این مبین این
نکته است که جای هجاهای بلند و کوتاه،
کوتاه و بلند آورده که همان قلب است.

مثال ۲:

«کار شه به شود و کار عدو به نشود
نشود خرما خار و خار خرما نشود»

(منوچهری، ۱۳۳۸: ۱۳)

گذشته از تسکین (ابدال) در رکن دوم
مصراع دوم، در همان مصراع دوم، به هجای
نخست از رکن سوم دقت کنید: «خا»
هجای بلند است و این ناقض قواعد رمل
مخبون است؛ منتها اگر به هجای پیشینش
توجه کنید، هجایی کوتاه است: «رُ».
چنان که مشاهده می‌فرمایید، در این بیت
نیز «قلب» رخ داده است.

مثال ۳:

سیروس شمیسا ذیل اختیارات بحر رمل،
نمونه‌ای از منوچهری آورده و قاعدهٔ آن را
حمل بر استثنائات وزنی کرده است:

«شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ و آوای درای کاروان آمد
(منوچهری)

وزن آن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع است اما
شاعر در رکن سوم به جای فعلاتن، فاعلاتن

آورده است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۴).

در واقع، رکن سوم که ایشان آن را جزء
استثنائات دانسته‌اند، همان قلب در رمل
مخبون است و جای هجای کوتاه ابتدای
رکن سوم با هجای بلند آخر رکن دوم
عوض شده است:

رکن معیار: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع
رکن جایگزین: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع
هجاهای درگیر: ۸ و ۹ مصراع دوم.
توجه فرمایید که فاعلاتن در حشو رمل
مخبون آمده است: «مهرگان آ»؛ اما به
قیمت کوتاه آمدن هجای پیشینش: «ن».
مثال ۴: شمیسا نیز در ادامه، مثالی از
همین وزن آورده است:

«با بر و بازوی شاهانه و با فرّ و ملوک/ هم
نکسوران و رکاب و هم نکو دست و عنان
(فرخی)

وزن آن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع
اما در رکن سوم مصراع دوم به جای فعلاتن،
فاعلاتن آمده است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۴).

رکن معیار: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع
رکن جایگزین: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع
فعلاتن

هجاهای مبتلا: ۸ و ۹ مصراع دوم. (کاربرد
فاعلاتن در رکن اول به جای فعلاتن اختیار
وزنی است.)

توجه شود که فاعلاتن در حشو رمل
مخبون آمده است: «هم نکو دس»؛ اما به
قیمت کوتاه آمدن هجای پیشینش: «ب».
ایشان این مورد را نیز حمل بر استثنائات
وزنی کرده است. حال آنکه مشخص شد
این مثال‌ها نه تنها استثنا نیستند بلکه
به صورت طبیعی از حق اختیار شاعری
«قلب» بهره برده‌اند.

مثال ۵: در همین وزن، نمونه‌ای از فرخی
سیستانی می‌آوریم:

«ز پرستیدن آن شاه، که دست و دل
اوست

جود را پشت و پناه و امن را یسر و یسار»
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۸: ۹۹)

رکن معیار: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع
رکن جایگزین: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع
فعلاتن

هجاهای مبتلا: ۸ و ۹ مصراع دوم از بیت
دوم.

توجه فرمایید که فاعلاتن در حشو رمل
مخبون آمده است: «امن را یس» اما به
قیمت کوتاه آمدن هجای پیشینش: «ه».
۴) «مفاعیل»: «مفاعیل» در صورتی که
قلب پذیرد، دو هجای پایانی رکن (۳ و ۴ هر
رکن) جابه‌جا و بدل به «مفاعلن» می‌شوند؛
لذا این امکانات وجود دارد:

الف. مفاعلن مفاعیل مفاعیل مفاعیل
(چنان که در بررسی وزن «مستفعل» گفته
شد، هجای آخر مصراع نمی‌تواند کوتاه
باشد و همواره باید یک هجای بلند معادل
آن منظور کرد. منتها با علم به این نکته،
برای پرهیز از دور نیفتادن از بحث به همان
شکل آورده‌ایم.) (فرزاد، ۱۳۴۶: ۱۵۵)

ب. مفاعیل مفاعلن مفاعیل مفاعیل

ج. مفاعیل مفاعیل مفاعلن مفاعیل

د. مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعلن

که در سه حالت اول قابل قبول و در حالت
آخر غیرممکن است؛ چرا که ارکان مختم
به هجای کوتاه، آخرین هجایشان در هر
مصراع بلند است. در واقع، رکن آخر آن‌ها
کیفیتی متفاوت با ارکان پیشین دارد و
معادل «مفاعیلن» است. به همان دلیل که
قلب در مفاعیلن ناممکن است، در رکن آخر
«مفاعیل» نیز رخ نخواهد داد. با این حال،
نمونه‌های نادری از قلب در سه رکن اول

وزن در دست است.

مثال ۱:

«بیاری بت کشمیر، شراب کهن پیر

بده پر و تهی گیر که مان ننگ و نبردست»
(منوچهری دامغانی، ۱۳۳۸: ۲۱۷)

رکن معیار: مفاعیل مفاعیل مفاعیل
مفاعیل

رکن جایگزین: مفاعلن مفاعیل مفاعیل
مفاعیل

هجاهای مبتلا: ۳ و ۴ مصراع دوم.

مثال ۲:

«بماندستم دلتنگ به خانه در چونان فنگ
ز سرما شده چون نیل سر و روی پراژنگ»
(دهخدا، «فنگ»)

بیت از حکاک مرغزی است.

رکن معیار: مفاعیل مفاعیل مفاعیل
مفاعیل

رکن جایگزین: مفاعل (فعلولن) مفعولن،
مفاعلن مفاعیل رکن: ۱۱ و ۱۲ مصراع اول.

با ذکر این نکته که هجای ۴ و ۵ مصراع نخست ابدال (تسکین) شده‌اند و چنانچه بدین شکل خوانده شود، ابدالش رخ خواهد نمود: ب مان دست ت م دل تنگ...

اما بحث ما بر سر جابه‌جایی هجای بلند و کوتاه مجاور هم است: «به خانه در» بر وزن «مفاعِلن» بر جای «مفاعیل» آمده و ناشی از قلب در هجای ۱۱ و ۱۲ این مصراع است.

برآیند شاهد مثال‌ها و تعاریف در دو جدول به پیوست خواهد آمد.^۲

گفتنی است که مطابق جدول، براساس قلب همواره هجای بلند و کوتاه جابه‌جا می‌شوند و بدل به کوتاه و بلند خواهند شد. در جدولی دیگر، نظم ریاضی‌وار این قاعده را نمایش می‌دهیم.



در پایان، بیان این نکته ضروری است که برخی معتقدند قلب در اوزان «مفاعِلتن» و «متفاعِلتن» و همچنین در «مفتعلاتن» و «مفاعِلتن» نیز حادث می‌شود. باید توجه داشت که در دل هر یک از این اوزان

یک «مفتعلن» و «مفاعِلن» موجود است. حضور «قلب» در این دایره نیز به همین علت است و براساس قاعده‌ای که به دست آمد، می‌توان گفت که همواره بر اثر قلب، «مفاعِلتن» به «متفاعِلن» بدل می‌شود و «مفتعلاتن» به «مفاعِلتن».

مثال: «این وزن را بر مفتعلاتن مفتعلاتن تقطیع کرده‌اند. شاعر گهگاه در رکن اول و دوم یا هر دو، جای هجای اول و دوم را عوض نموده است. شعر از علی‌اکبر رشاد است:

باغ دل آرا، مسجد گل‌هاست
رواق مسجد، گنبد میناست»

(پناهی، ۱۳۹۴: ۱۷۹)
وزن معیار: مفتعلن مف (فع)، مفتعلن مف (فع)

وزن جایگزین: مفاعِلن مف (فع)، مفتعلن مف (فع).

مفتعلاتن برابر با ۵ هجای نخست از سلسله کامل «مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن» است: مفتعلن مف (فع). در نتیجه چون از این خانواده است، پذیرای قلب خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش نشان داده شد هر وزنی که:

۱. «ذاتاً» متفق‌الارکان باشد؛
۲. هر رکنش دو هجای کوتاه و دو هجای بلند داشته باشد؛
۳. و دست کم یکی از این دو جفت هم‌کمیت در مجاورت هم قرار گرفته باشند، پذیرای قاعده «قلب» است.

بنابراین، قلب در چهار زنجیره عروضی رخ می‌دهد: فَعْلَاتن، مَفْتَعْلن، مَسْتَفْعَلن، مَفَاعِلن. این چهار بحر، روی‌هم‌رفته دایره «مجتلبه»

زائده مزاحفه» را تشکیل می‌دهند. از این چهار وزن، فَعْلَاتن در صورت قلب، دو رکن را درگیر می‌کند و اولی را به «فَعْلَاتن» و دومی را به «فَاعْلَاتن» بدل می‌سازد. در نتیجه، هر رکن در صورت قلب چنین خواهد شد:

فَعْلَاتن فَعْلَاتن: فَعْلَاتن فَاعْلَاتن

مَفْتَعْلن: مَفَاعِلن

مَسْتَفْعَلن: فَاعْلَاتن

مَفَاعِلن: مَفَاعِلن

در وزن فَعْلَاتن، «قلب» میان هجای آخر رکن اول و هجای اول رکن دوم و به همین ترتیب میان ارکان دوم و سوم، و سوم و چهارم ممکن است. در اشعار معاصر که گاه بیش از ۴ رکن دارند، تا رکن ماقبل آخر رایج و در رکن آخر محال است.

در وزن مَفْتَعْلن، «قلب» در تمام ارکان ممکن‌الاجرا و بسیار رایج است.

در وزن مَسْتَفْعَلن، «قلب» در تمامی ارکان ممکن است ولی در رکن دوم بسیار پسندیده و رایج است.

در وزن مَفَاعِلن، «قلب» در رکن اول تا رکن ماقبل آخر رایج و در رکن آخر محال است؛ چرا که هجای کوتاه در پایان مصراع، ماهیت بلند خواهد یافت و عملاً رکن آخر ماهیتی متفاوت با دیگر ارکان در صدر یا حشو مصراع خواهد داشت. در واقع، «مفاعیل» در آخرین رکن برابر «مفاعیلن» است و در مفاعیلن نیز قلب ممکن نیست.

کاربرد «قلب» در هر مصراع بیش از یک بار قبیح است و نمونه‌های اندکی از آن سراغ داریم که تقریباً تمامشان نیز در وزن «مفتعلن» هستند. تاکنون به دلایلی نظیر نامکشوف ماندن راز قلب و همچنین کاربرد

جدول ۱

وزن / رکن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
فَعْلَاتن	U	U	-	-	U	-	-	*	U	U	-	*U	*U	U	-	-
مَفْتَعْلن	-	U	U	-	U	*	U	-	-	*U	U	-	*U	U	U	-
مَسْتَفْعَلن	-	-	U	U	-	-	U	U	-	-	*U	U	-	*U	U	U
مَفَاعِلن	U	-	-	U	U	-	-	U	-	U	*U	*U	U	-	-	U

گسترده آن در وزن مفتعلن و تبدیل آن به مفاعن، گوش فارسی‌زبانان با «مفتعلن و مفاعن» الفت گرفته و شعرا بر مبنای این عهد ذهنی فرض گرفته‌اند که مفاعن نیز به مفتعلن قابل گرداندن است.

دو وزن «مفاعلن» و «فاعلات» به دلیل پیروی نکردن از قاعده ۳ (عدم مجاورت یک جفت هجای هم‌کیفیت) «قلب» نخواهند داشت. در واقع، چنانچه این قاعده در شعری با مطلع «مفتعلن مفاعن» رخ دهد، وزن پایه و اصلی «مفتعلن مفتعلن» است که مصراع نخست دچار عارضه شده است.

وزن معیار رباعی «مستفعل مستفعل مستفعل مس (فع)» است که به تأثیر قلب در آن، دیگر وزن پرکاربرد رباعی حاصل شده است: «مستفعل فاعلات مستفعل مس (فع)».

در هر وزن دیگر نیز (اعم از پنج هجایی و غیره) که قلب رخ دهد، باید در وزن معیار حقیقی آن نیز در پی رد پای یکی از این اوزان گشت.

مهم‌ترین دلیل نامکشوف ماندن «قلب» تا به حال، شیوه نام‌گذاری اوزان شعر فارسی بوده است. برای مثال، وزن ساده‌ای چون «مستفعل مستفعل مستفعل مس (فع)» را براساس عروض عرب، «مفعول مفاعیل مفاعیل فعل» نام نهاده‌اند.



پی‌نوشت‌ها

۱. در راستای این سخن قهرمانی‌مقبل باید گفت که خواجه، عبارت «مراقبه» را از قدما من جمله شمس قیس به ودیعت گرفته است.
۲. ارکان جایگزین ارکانی هستند که در واقعیت شعر حضور دارند ولی ما آن‌ها را جایگزینی برای ارکان معیار به شمار می‌آوریم. این ارکان به خاطر جوازات وزنی در شعر حضور می‌یابند و تشخیص آن‌ها از ارکان معیار با توجه به قواعد جوازات وزنی (اختیارات شاعری) ممکن می‌گردد (قهرمانی‌مقبل، ۱۳۸۹: ۶۳).
۳. نشانگر هجای مبتلا به قلب است.

منابع

۱. انوری، علی‌بن محمد (۱۳۷۶). دیوان انوری، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی فرهنگی.
۲. بهزادی اندوهجودی (۱۳۸۱). آشنایی با علم عروض و قافیه. تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
۳. پناهی، غلامرضا (۱۳۹۴). آشنایی با اوزان عروضی. تهران: پیام.
۴. تبریزی، قطران (۱۳۶۲). دیوان قطران تبریزی، تصحیح محمد نجوانی. تهران: ققنوس.
۵. تجلیل، جلیل (۱۳۷۸). عروض و قافیه. تهران: سپهر کهن.
۶. ثابت‌زاده، منصوره (۱۳۸۸). بحور و اوزان اشعار فارسی. تهران: انتشارات زوار.
۷. جاهد‌جاء، عباس و رضایی، لیلی (۱۳۹۶). سبک‌شناسی عروضی رباعیات خیام. در فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی. سال ۱۰، شماره ۳۸، تابستان، صص ۱۷۰-۱۴۷.
۸. خاقانی‌شروانی، بدیل‌بن علی (۱۳۹۳). دیوان خاقانی شروانی. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.

۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. جلد یازدهم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۰. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵). کلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: هرمس.
۱۱. سمیعی، احمد (۱۳۷۷). تبصره‌ای بر تصحیحات قیاسی محدث ارموی در چاپ دیوان قوامی رازی. نامه فرهنگستان. سال ۴، شماره ۴، صص ۲۶-۶.
۱۲. شمس‌الدین محمدبن قیس رازی (۱۳۷۳). المعجم فی معایر اشعار العجم. به کوشش سیروس شمیسا. تهران: فردوس.
۱۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). آشنایی با عروض و قافیه. تهران: میترا.
۱۴. شیرازی، فرصت‌الدوله (۱۳۴۵). بحورالاحان در علم موسیقی و نسبت آن با عروض. به تصحیح علی زرین‌قلم. تهران: کتاب‌فروشی فروغی.
۱۵. صفی‌علیشاه اصفهانی (۱۳۳۶). دیوان اشعار. تهران: امیرکبیر.
۱۶. طباطبایی، سیدمصطفی (۱۳۸۶). آموزش عروض و قافیه به زبان ساده. تهران: لوح زرین.
۱۷. نصیرالدین محمد بن محمد (۱۳۸۹). معیارالاشعار، در علم عروض و قافیه. به تصحیح محمد فشارکی. تهران: میراث مکتوب.
۱۸. عیدگاه طرهبهی، وحید (۱۳۹۶). بررسی بسامدی اختیارات وزنی در قصیده‌های ناصرخسرو. دو فصلنامه ادب فارسی. سال ۷، شماره ۱ (پیاپی ۱۹). بهار و تابستان، صص ۱۶۸-۱۵۳.
۱۹. فرخی‌سیستانی، علی‌بن جولوغ (۱۳۸۸). دیوان حکیم فرخی سیستانی. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
۲۰. فرزاد، مسعود (۱۳۴۶). «هبانی ریاضی عروض فارسی». نشریه ایران‌شناسی. بهمن‌ماه. صص ۱۵۷-۱۴۳.
۲۱. فرزاد، مسعود (۱۳۵۷). «مسئله هشتصد ساله وزن رباعی». خرد و کوشش. شماره ۱۹. صص ۹۴-۵۸.
۲۲. قیادبانی، ناصرخسرو (۱۳۵۷). دیوان اشعارحکیم ناصرخسرو قیادبانی. به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا.
۲۳. قهرمانی‌مقبل، علی‌اصغر (۱۳۸۸). «بنوع خواجه نصیرالدین در عروض فارسی». مجله پژوهش علوم انسانی، سال دهم، شماره ۲۵. صص ۱۰۷-۱۰۱.
۲۴. قهرمانی‌مقبل، علی‌اصغر (۱۳۸۹). ارکان عروضی (بررسی یک مشکل تاریخی در علم عروض فارسی). تهران: نیلوفر.
۲۵. ——— (۱۳۹۴). اختیارات شاعری در فارسی و عربی. گردآورنده: امید طبیب‌زاده. مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی وزن شعر فارسی و اشعار ایرانی، (وزن شعر فارسی از دیروز تا امروز-۲). تهران: هرمس. صص ۱۱۴-۸۷.
۲۶. ماهیار، عباس (۱۳۷۸). عروض فارسی (شیوه‌ای نو برای آموزش عروض و قافیه). تهران: قطره.
۲۷. منوچهری دامغانی (۱۳۳۸). دیوان اشعار. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار.
۲۸. نائل خانلری، پرویز (۱۳۹۶). وزن شعر فارسی. تهران: انتشارات توس.
۲۹. نجفی، ابوالحسن (۱۳۹۴ الف). اختیارات شاعری و مقاله‌های دیگر در عروض فارسی. تهران: نیلوفر.
۳۰. ——— (۱۳۹۴ ب). درباره طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی. تهران: نیلوفر.
۳۱. ——— (۱۳۹۵). وزن شعر فارسی (درس‌نامه). تهران: نیلوفر.
۳۲. نظیری نیشابوری، محمدحسین (۱۳۸۹). دیوان اشعار. به تصحیح محمدرضا طاهری. تهران: نگاه.
۳۳. همدانی، عین‌القضات (۱۳۷۷). رساله لوائح. تهران: کتابخانه منوچهری.